نام درس: املا نوبت اول	باسمه تعالی وزارت آموزش و پرورش کارشناسی سنجش و ارزشیابی تحصیلی ابتدایی مدیریت آموزش وپرورش شهرستان بجنورد مدرسه ابتدایی غیردولتی علوم درخشان	 تاریخ امتحان: / /1403
نام آموزگار : فاطمه مسیح فر		
نام و نام خانوادگی:		
پایه و رشته تحصیلی: سوم		

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

www-kanoon-ir

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

*زیر کلمات اشتباه خط بکش و آنها را در جاهای خالی زیر متن بنویس.

بازارچه طعداد زیادی مقازه و دکان کوچک و بزرگ داشت. بعزی از بچه‌ها شناگران ماحری بودند. درصبح دلپزیر بهاری، تبیعت ما را قرق شادی و نشات کرد. تا وقتی دحقان به امید دیگران نشسته بود، برای ما ختری نبود . اما وقتی شنیدیم او تسمیم گرفته است خودش کار را انجام دهد؛ فهمیدیم که اینجا دیگر جای ماندن ما نیست. ریزعلی خاجوی جان مسافران غطار را از مرگ هتمی نجات داد.

کسی با صدای ظعیفی گفت من زنی فغیرم از خانه رسول خدا یک لباس کحنه می‌خواهم تا به تن کنم.

..... ، ..... ، ..... ، ..... ، .....

..... ، ..... ، ..... ، ..... ، .....

..... ، ..... ، ..... ، ..... ، .....

..... ، ..... .

« موفق باشی عزیزم»

www-kanoon-ir

نام درس: املا نوبت اول	باسمه تعالی وزارت آموزش و پرورش کارشناسی سنجش و ارزشیابی تحصیلی ابتدایی مدیریت آموزش وپرورش شهرستان بجنورد مدرسه ابتدایی غیردولتی علوم درخشان	تاریخ امتحان: / /1403
نام آموزگار : فاطمه مسیح فر		
نام و نام خانوادگی:		
پایه و رشته تحصیلی: سوم		

.....

متن املاء نوبت اول

گنبد فیروزه‌ای و گلدسته‌های بلند مسجد عظمتی داشت. در انتهای فضای سرسبز بسیار زیبایی، جمعیت زیادی دیده می‌شد.

تصمیم گرفته‌ام بعد از تعطیلی مدرسه،در دوره‌های آموزشی شنا نام نویسی کنم.

تمام حیوانات، اطراف لانه خود را تمیز می‌کنند تا در محیطی سالم زندگی کنند. انسان هم عادت دارد محیط زندگی خود را پاکیزه نگه دارد.

خانم مربی وارد کلاس شد بعد از سلام و احوال پرسی از بچه ها خواست یک موضوع برای روزنامه دیواری پیشنهاد و بدهند. بچه‌ها مشغول گفتگو شدند. بیشتر بچه‌ها درباره آلودگی صوتی چیزی نمی‌دانستند و با تعجب به معلم نگاه کردند.

امروز هرچه برزگر و پسرش به انتظار نشستند، کسی نیامد. برزگر پسر را نزد خویشان خود فرستاد که خواهش کند که فردا به کمک آنها بیایند تا کشتزار را درو کنند.

در غروب یک روز سرد پاییزی،وقتی ریزعلی خواجوی از مزرعه به خانه برمی‌گشت. متوجه شد که بر اثر ریزش کوه، مسیر حرکت قطار، بسته شده است.

فرمانروا، لباسی معمولی پوشید تا کسی او را نشناسد. آن وقت به راه افتاد تا به روستای با صفایی رسید. پیرمردی را دید که گودالی در زمین می کند و دانه ی جوز را در گودال می گذاشت.

حضرت محمد(ص) برای ازدواج حضرت فاطمه (س) و حضرت علی(ع) یک پیراهن نو به خانه آورد . طولی نکشید که جبرئیل، پیراهن سبز زیبایی جلوی حضرت گذاشت و عطر بهشتی پیراهن، همه را به اتاق او کشاند.